بررسی تطبیقی اندیشه های استاد مطهری و دکتر شریعتی

یوسفی میانجی، عبدالرضا

وقتی در طیف اندیشمندان دانشگاهی در تاریخ‏ معاصرمان دقیق می‏شویم،از میان شخصیتهایی که‏ پیرامون«دین و سیاست»دارای فکر و اندیشه بوده و نحله فکریش نیز حول تخطئه دین نبوده است می‏توان‏ از دکتر علی شریعتی نام برد.

هنگامی که آثار دکتر شریعتی را مطالعه می‏کنیم، به مسائلی چون«دین و کارکردهای دین»و«انتظارات‏ از دین»برمی‏خوریم،به عبارت دیگر«اصلاح افهام‏ دین»جزء محور فعالیتهای«بیانی و قلمی»دکتر شریعتی است.او می‏خواهد«روح حرکت آفرینی و تحول بخشی دین را بازسازی کند از این رو شریعتی‏ قصد داشت،چهره پنهان دین؛آرمانهای فراموش‏ شده دین در آن دوران؛روح حرکت آفرینی و تحول زایی دین؛توان فرهنگ سازی و تمدن آفرینی دین‏ و حقیقت دین را که در طول تاریخ مغفول مانده است، نمایان سازد و آنها را چون باستان شناس از اعماق‏ تاریخ بیرون بکشد و ضمن حفظ محتوای شکل‏ ظاهری آن را نیز در صورت امکان،تغییر دهد».

در جامعه ما نیز افرادی بوده‏اند و هستند که در زمینه دین شناسی تلاش فکری کرده‏اند و می‏کنند.

از این رو در این پژوهش،تأملات فکری دکتر شریعتی،که در«بسط فرآیند دین شناسی»،«اصلاح‏ افهام دینی»و«انتظارات دینی»تلاش کرده است، بررسی می‏شود.

در راستای مفهوم دین که در اندیشه‏های دکتر شریعتی مورد بررسی قرار گرفته،مفهوم سیاست نیز از جایگاه خاصی برخوردار است،گفتنی است که‏ معنی و مفهوم«سیاست»در نگاه شریعتی،سیاست‏ مطلوب را فلسفه دولتی می‏داند که مسئولیت«شدن‏ جامعه»و نه«بودن آن»را به عهده دارد و هدف بر فلسفه سیاست را تغییر بنیادها و برنامه همه جانبه برای‏ اجتماع می‏نگرد و شریعتی برای سیاست جنبه تربیتی‏ قایل است.هدف از این نوشتار بررسی اندیشه‏های‏ شریعتی و نقش او در احیای دین در ایران است‏ مخصوصا در زمانی که او می‏زیست و نیز تأثیری که‏ بعد از خود بر جای گذاشت.

الف-آشنایی با دکتر شریعتی

با توجه به اینکه چندین کتاب پیرامون زندگینامه‏ دکتر شریعتی تدوین شده است از این رو در این‏ پژوهش زندگی دکتر شریعتی به 4 دوره تقسیم‏ می‏شود:

دوره اول:پیش از مسافرت به فرانسه،یعنی‏ زمان تحصیل در دانشکده ادبیات مشهد،که به‏ فعالیتهای اجتماعی و فرهنگی نیز پرداخت و حاصل‏ آن در فاصله سالهای 1333 و 1338 هـ.ش انتشار سه ترجمه و یک جزوه است.(1)

دوره دوم:دوران تحصیل در فرانسه؛عطش‏ دانستن او را به دیار غرب کشانید.در فرانسه برای‏ آنکه زودتر و سریع‏تر به مقصد خود نایل شود و زبان‏ را فرا گیرد به ترجمه کتاب«نیایش»اثر الکسیس کارل‏ پرداخت.در حین تحصیل،با جبهه آزادیبخش‏ الجزایر آشنا شد و با آنها برای استقلال الجزایر همکاری می‏کرد.پس از اتمام تحصیل در فرانسه، تصمیم می‏گیرد تا به ایران بازگردد و به مبارزه فکری، فرهنگی و سیاسی بپردازد.در مرز ایران و ترکیه‏ دستگیر و روانه زندان می‏شود.

دوره سوم:زندگی فرهنگی-معنوی شریعتی‏ بعد از بازگشت به وطن و پس از آزادی از زندان از سال 1344 هـ.ش آغاز می‏شود.در همین دوره‏ است که شریعتی،اندیشه‏های بلند عرفانی خویش‏ را در کتاب«کویر»به رشته تحریر درآورد.(2)

بخش اعظم این دوره به سالهای فعالیت شریعتی‏ در حسینیه ارشاد،که در سال 1346 هـ.ش تأسیس‏ شد،مربوط می‏شود.هدف این مؤسسه عبارت بود از انجام مطالعات و تحقیقات درباره مسائل علمی؛ دینی و نشر تعلیمات اسلامی.

استاد مطهری که یکی از اعضای هیأت امنای‏ حسینیه ارشاد بود از محمد تقی شریعتی و دکتر شریعتی(پدر و پسر)دعوت می‏کند تا با حسینیه ارشاد همکاری کنند و آنها نیز دعوت را می‏پذیرند.

سخنرانی‏های او در میان نسل جوان که مشتاق‏ فراگیری مطالب دینی و علمی بودند،بازتاب زیادی‏ داشت.تا اینکه در اواخر آبان 1351 هـ.ش فعالیت‏ حسینیه ارشاد متوقف می‏شود.از این تاریخ شریعتی‏ به زندگی مخفی رو می‏آورد.شریعتی بعد از یک سال‏ زندگی در خفی،به دلیل آنکه ساواک به خاطر وی‏ پدرش را زندانی کرده بود،مجبور می‏شود خود را به ساواک معرفی کند.

شریعتی مدت 18 ماه در زندان،در سلول‏ انفرادی به سر می‏برد.تا اینکه در ابتدای سال 1354 هـ.ش شریعتی از زندان آزاد و خانه‏نشین می‏شود و بالاخره در سال 1356 به اروپا مهاجرت کرده و همانجا به دیار باقی می‏رود.(3)

بنیانهای اندیشه دکتر شریعتی

در این مبحث به بررسی سؤال اصلی پژوهش در اندیشه شریعتی می‏پردازیم.آیا دین اسلام ملزم به‏ ارائه یک برنامه همه جانبه برای جامعه است؟و در کنار آن به صحت و سقم فرضیه پیشنهادی می‏پردازیم‏ که مدعی است شریعتی ضمن پاسخ مثبت به سؤال، تئوری«ایدئولوژیک بودن دین»را مطرح می‏سازد.

دکتر شریعتی می‏خواست حقیقت اسلام را از اعماق تاریخ استخراج کند،به همین دلیل او می‏خواست این حجاب و پنهان شدگی را آشکار سازد،از این رو او در قسمت عمده‏ای از آثارش‏ سعی می‏کند این موضوع را تحلیل کند و نشان دهد که دین ایدئولوژیک است.به عنوان مثال در تحلیلی‏ که از شیعه در کتاب«شیعه یک حزب تمام است»(4)، ارائه می‏دهد،این مسئله به بهترین و کاملترین شکل‏ نمود پیدا می‏کند و تحلیلش چنان پیش می‏رود که‏ در ذهن وی شیعه به عنوان یک فهم از اسلام مطرح‏ و منطبق و هماهنگ با عناصر تشکیل دهنده یک‏ ایدئولوژی می‏شود،اما در خصوص این فهم وی‏ که دین اسلام یک ایدئولوژی یا دین ایدئولوژیک‏ است و تبدیل به فرهنگ شده است،می‏توان چون و چرا کرد و فهم او را نقد کرد و در نهایت نتیجه گرفت‏ که دین به طور اعم،و اسلام به طور اخص، ایدئولوژی نیست.اما نمی‏توان با توجه به مجموعه‏ آثارش مدعی شد که او می‏خواست دین را ایدئولوژیک کند.

برای بررسی سؤال پژوهش،آشنایی با برخی‏ مفاهیم در آثار شریعتی ضروری است.(مفاهیمی‏ چون ایدئولوژی،دین،مذهب،توحید،شیعه، تفاوت بین جامعه و امت،رهبر و...)اگر به این‏ مفاهیم در اندیشه شریعتی شناخت پیدا کنیم و آن طور بفهمیم که او این الفاظ را می‏فهمیده است،در واقع‏ با بنیادها و ستونهایی آشنا می‏شویم که تئوریش‏ بر اساس آنها بنا شده است.از این رو وقتی قصد داریم‏ که اندیشه یک شخصیت را بررسی کنیم،بهتر است‏ ابتدا به بنیانهایی توجه کنیم که اندیشه یک شخصیت‏ از آنها تغذیه می‏کند.فهم جدید شریعت از الفاظ، تعاریف نو از عناصر و شعایر دینی،نگاه تازه به‏ شریعتی،نقش پیامبر،انتظار از دین و...منجر به‏ شکل گیری اندیشه نو در ذهن وی شده بود.شریعتی‏ وقتی که از انقلاب اسلامی سخن می‏گوید،آن را انقلاب سیاسی یا تغییر و تحول در نهادهای حکومتی‏ تلقی نمی‏کرد،بلکه انقلاب را در شکل فهمیدن‏ اسلام(5)می‏دانست.

وقتی آثار او را مطالعه می‏کنیم درمی‏یابیم که‏ شریعتی می‏خواهد همه شعایر دینی را بسیج کند تا در جامعه یک حرکت همه جانبه شکل گیرد،مفاهیم‏ همه عناصر دینی از نو بازسازی می‏شود.دعا به‏ تفکر،شریعت،دین،مذهب و طریقت معنی و حج‏ به راه و مسیری برای حرکت کردن و هجرت از عناصر مهم شریعت ارائه می‏شود.حج با همه رسوم‏ و سنتهایش،جامه حرکت،رفتن و شدن می‏پوشد، از این رو در این قسمت سعی شده است تا به فضای‏ درونی اندیشه او نزدیک شویم و بفهمیم که بنیانها کدامند و او آنها را چگونه استدلال می‏کند که حکم‏ به ایدئولوژیک بودن دین می‏داده است.

از این رو در این مبحث مفاهیمی چون‏ ایدئولوژی،مذهب،دین،اسلام،امت،امام و تشیع علوی بررسی می‏شود.این چند بنیاد از عناصر اصلی در تفکر شریعتی مطرح می‏شوند.

1-ایدئولوژی:

مفهوم ایدئولوژی در مجموعه آثار شریعتی،در مقایسه با مفاهیم دیگر،از جایگاه ویژه‏ای برخوردار است.از این رو،اگر در این قسمت با معرفتی که او نسبت به این مفهوم دارد آشنا شویم،پاسخگویی او به سؤال اصلی پژوهش را درک می‏کنیم.او در قید این نیست که ایدئولوژی را به مفهومی درک کند که‏ در لغت یا در ادبیات سیاسی مطرح است،بلکه‏ ایدئولوژی بار معنایی جدیدی دارد.

شریعتی ایدئولوژی را ایمانی می‏داند که بر چند پایه استوار است:آگاهی،هدایت،رستگاری، کمال،ارزش،آرمان و مسئولیت‏6.در میان همین‏ چند پایه نیز،«آگاهی»نسبت به دیگر پایه‏ها،از ارجحیت و اهمیت بیشتری برخوردار است،زیرا آگاهی درست اجتماعی را سازنده جامعه می‏داند، نه فلسفه و فیزیک را که اصول بحث آن را مبتنی بر معادلات می‏داند.(7)

اهمیت ایدئولوژی برای شریعتی،به اندازه‏ای‏ است که فقدان یا فقر ایدئولوژی را فاجعه‏ای می‏داند و می‏گوید:«امروز ما قربانی سه فاجعه‏ایم:تضاد طبقاتی،تفرقه سیاسی و فقر ایدئولوژی».او بین‏ ایدئولوژی مذهبی و غیر مذهبی تفکیک قایل می‏شود و ایدئولوژی‏های غیر مذهبی را زاییده عقل فلسفی یا علمی انسان می‏شمارد.او ایدئولوژی‏های مذهبی‏ را دنباله طبیعی و تکامل یافته غریزه و غریزه را نیروی‏ طبیعی می‏داند که موجود زنده را به طور ناخودآگاه‏ در زندگی هدایت می‏کند(8).

وقتی که می‏خواهد ایدئولوژی را استدلال کند، بر پایه آگاهی بخشی ایدئولوژی تأکید می‏کند(9).و جریانی را مذمت می‏کند که اسلام را از ایدئولوژی، به«فرهنگ»(10)درآورد.این موضوع را تا آنجا ادامه‏ می‏دهد که حتی قرآن را کتابی فکری،اعتقادی، هدایتی و ایدئولوژیکی(11)می‏خواند.

در قرن بیستم،که رقابت فشرده‏ای میان‏ ایدئولوژیها وجود دارد،اگر اسلام پایین‏تر از ایدئولوژیهای بشری(مثل سوسیالیسم،فلسفه علمی‏ تاریخی و اگزیستیالیسم قرار گیرد...)آن اسلام را «رفتنی»(12)می‏داند و اسلام راستین را ایدئولوژی‏ «ماوراء علم»(13)می‏خواند.با توجه به اینکه در ایدئولوژی آگاهی بخشی محور اصلی است،به باور شریعتی به کمک اسلام به صورت یک ایدئولوژی‏ می‏توان بسیاری از مسایل«حل نشده را»فهمید.(14)

در نگاه شریعتی از دیگر ویژگیهای ایدئولوژی‏ نجات بخشی طبقه مظلوم،محکوم و محروم است.

از این رو،رسالت اسلام را ایدئولوژی الهی«نجات‏ طبقه محکوم و محروم»(15)می‏داند،همچنین مبارزه‏ با قوانین وضعی،ارزشهای هنری و اخلاقی‏ای که‏ طبقه حاکم آنها را ایجاد کرده است.(16)

شریعتی مهمترین عامل شکل دهنده به یک جامعه‏ تازه،ملت تازه،حرکت تازه،ایمان تازه را ایدئولوژی می‏داند،(17)زیرا در نظر وی این ایدئولوژی است که عین(اجتماع)را تغییر می‏دهد، این ایدئولوژی است که یک انسان جدید خلق می‏کند ایدئولوژی به کمک ستونهای اصلیش چون‏ آگاهی بخش،تعهد،نفی فاصله طبقاتی و...

موجب می‏شود تا از کنار رفتن حجابهایی که باعث‏ سکون و سکوت طبقات محروم شده است،طبقه‏ محروم وضعیت خود را شناسایی کند و به کمک‏ ایدئولوژی،که برای آنها در حکم تکنیک می‏باشد، در وضعیت اجتماعی خود تحولی ایجاد کند.

شریعتی وقتی درسهای اسلام شناسی در حسینیه‏ ارشاد را ارائه می‏داد بحث اول به شناخت مکتب‏ مربوط می‏شود.در شناخت مکتب مسأله را تشریح‏ می‏کرد که در رأس هر مکتبی یک جامعه ایده‏آل داریم‏ و یک انسان ایده‏آل و برای رسیدن به این دو آرمان، ایدئولوژی لازم است،زیرا«هر کس ایدئولوژی‏ دارد،هم جامعه ایده‏آل دارد هم انسان ایده‏آل.»(18)

به عقیده شریعتی،ایدئولوژی دو مرحله دارد،در مرحله اول ایجاد«یک نظام انقلابی،بر اساس یک‏ رهبری ایدئولوژیک انقلابی،برای دوره موقتی»(19) که آن را دوره«خودسازی انقلابی جامعه»(20)می‏نامد و مرحله دوم که«جامعه به خودآگاهی رسیده است و تعداد رأیها با رأسها برابر می‏شود.»(21)،به تعبیری‏ رأی دهنده از شناخت و آگاهی برخوردار می‏شود، که در این هنگام«دوره انقلابی به پایان می‏رسد،و نظام دموکراتیک»(22)جانشین می‏گردد،از این رو ایدئولوژی را نه تنها دشمن دموکراسی نمی‏داند که‏ خلاق نظام دموکراتیک می‏خواند.

شریعتی ایدئولوژی را دارنده جهت سیاسی، پایگاه اجتماعی،جهت گیری طبقاتی،استراتژی، تاکتیک و سازمان می‏دانست و شیعه را بعنوان‏ حقیقی‏ترین فهم از اسلام،که دارنده همه این‏ ویژگیهاست،بعنوان یک ایدئولوژی می‏خواند.(23)

2-مذهب:

یکی از نگاههای قابل تأملی که شریعتی نسبت به‏ مذهب دارد نگرش و تحلیل جامعه شناختی‏ می‏باشد،به طوری که بین بحرانها و مشکلات در تاریخ و تولد مذهبها یک رابطه می‏جوید،قرائت و خوانشی از متون بر جای نهاده شریعتی،فهم‏ مطلوبتری را صورت بندی خواهد کرد:

«تقارنی که من در تاریخ ادیان و تاریخ تمدنها کشف کردم و آن این است که می‏بینم اصلی وجود دارد که در آن مرحله و شرایط،رنجها،پریشانیها، گرهها و مشکلات تازه‏ای مطرح می‏شود،خود به‏ خود برای حل این مشکل،نیازها و سرنوشتی که‏ بشریت جامعه و زمان دچارش شده،اندیشه‏ می‏شود،مکتب ارائه می‏شود و مذهب ظهور می‏کند.(24)

این نگرش جامعه‏شناسانه،قصد تخریب‏ قداست مذهب را ندارد و یا قصد این را ندارد که‏ بگوید مکتب یا مذهب را انسان آفریده است،بلکه‏ نزول مکتب،یا مذهب از سوی خدا را نیز مرتبط با شرایط اجتماعی خاص می‏داند،به تعبیر دیگری‏ نزول وحی را نیز می‏توان با اصول علمی تحلیل کرد.

همانطور که در قسمت ایدئولوژی نشان داده‏ شد،وی اسلام را یک ایدئولوژی می‏دانست.

مذهب را نیز یک نوع ایدئولوژی در نظر می‏گرفت، ایدئولوژی که بر یک جهان بینی تکیه کرده است، ایدئولوژی از دل جهان بینی برون می‏آید.مذهب نیز در نگرش او تلقی ویژه‏ای از انسان و رابطه‏اش با جهان،سیستمی از ارزشها و مجموعه‏ای از آیین‏ها و احکامی است که از این جهان‏بینی نشأت‏ می‏گیرد.(25)

برای مذهب یک درون و یک بیرون در نظر می‏گیرد یا به تعبیری دیگر یک شکل و یک محتوی.

محتوی و درونش همان آرمانها،اهداف یا ارزشها است،و شکلش نیز با توجه به شرایط زمان و مکان‏ به وجود می‏آید،از این رو مذهبی که فرمش بماند، و درونش از بین برود یا معنایش در ذهنها گم شود، آن مذهب در نگاه شریعتی یک مذهب منحط و منحرف شده است.از این رو،حمله شدن به مذهب‏ را عامل ضعیف شدن آن نمی‏شمارد،بلکه نگرفتن‏ شکل و فرم مذهب را عامل انحطاط آن تلقی می‏کند.

شریعتی از مذهب دو تلقی دارد،یکی ایدئولوژی‏ و دیگری سنت اجتماعی.تفاوتی را که بین این دو قایل است،«انتخابی و ارثی بودن می‏داند،بدین‏ تعبیر مذهبی که در تلقی ایدئولوژی جای می‏گیرد، یک فرد،طبقه یا ملت آگاهانه انتخاب می‏کنند.تا وضعیتشان را تغییر دهند و مذهبی که در تلقی سنت‏ اجتماعی است،کسی انتخاب نمی‏کند،بلکه از طریق«آموزش پدر و مادر»به فرزند انتقال داده‏ می‏شود.

3-دین:

شریعتی در خصوص دین به مفهوم اعم،مطالب‏ خاصی ارائه نکرده است،در مجموعه آثارش این‏ لفظ بسیار کم به کار رفته است و در خصوص دین‏ روی یک حدیث از پیامبر تمرکز می‏کند که دین را همان عقل می‏داند و هر که فاقد آن است،دین نیز ندارد،و همچنین بین«عقل و علم»با«دین» منافاتی(26)نمی‏بیند.

4-اسلام:

برای شناخت اسلام پنج مفهوم را بازگو می‏کند، که توسط آن می‏توان اسلام را بهتر شناخت،که‏ عبارتند از:الله،قرآن،رسول الله،شهر مدینه‏ (بعنوان پایگاه نخستین اسلام)و شخصیتهای برجسته‏ و نمونه مدینه(27)(علی،بلال،ابوذر،...)

شریعتی،وقتی به سراغ قرآن می‏رود،آن را وسیله‏ای می‏داند که با آن می‏توان«مغز اسلام»(28)را شناخت و همه اسلام«الله-الناس»می‏داند.

استدلال می‏کند هر جا که در قرآن لفظ«لله»آمده است‏ می‏توان به جای آن لفظ«الناس»را قرار داد،بدون‏ اینکه مفهوم جمله تحریف یا عوض گردد و در اینجا اهمیت مردم را در اسلام تصویر سازی می‏کند.(29)

شریعتی مهمترین هدف اسلام را«استقرار قسط و عدل»(30)می‏داند؛از این رو وقتی لغت استقرار را می‏آورد نشان از این دارد که دین ملزم به ارائه برنامه‏ همه جانبه در جامعه است و مصداق این تکلیف را می‏توان در پیامبری دید که مجسمه‏اش را تصویر می‏کند که در یک دستش«کتاب»(31)و در دست‏ دیگری«شمشیر»(32)دارد و ختم کلام این که‏ اسلامی که او می‏فهمد دارای برنامه‏ی«تام و تمام»(33)برای جهان،انسان،رابطه انسان و جهان،فلسفه تاریخ و حقیقت زندگی،نظام‏ اجتماعی و بنیاد معادش فردی و جمعی و شیوه‏ زیستن،شکل و محتوای اجتماعی،روابط طبقاتی،تولید،توزیع،مصرف اقتصادی،نظام‏ اخلاقی،آموزشی و فرهنگی می‏باشد.(34)

5-امت:

شریعتی شناخت امت را راهی می‏داند که کمک‏ می‏کند،هدف،مقصود و غایت اسلام را بشناسیم،(35)امت را مختص نمی‏داند به مجموعه‏ افرادی که مسلمان هستند،بلکه مجموعه افرادی که‏ مسلمان هستند،تشکیل دهنده یک جامعه یا ملت‏ می‏داند،اما شکل دهنده امت نمی‏داند(36)بلکه امت‏ را یک مجموعه‏ای ناهماهنگ،(37)از نظر طایفه، قبیله و نژاد می‏داند،که از یک جهت هماهنگ‏ هستند،و آن در یک رهبری،یک«حرکت‏ عمومی»(38)شرکت جستن،برای رفتن می‏داند،و این یک جهت و یک راه مشترک را«زیر بنای‏ اساسی»(39)ساختمان در اسلام می‏خواند.

شریعتی امت را بر روی سه پایه قرار می‏دهد:1- به معروف امر می‏کند 2-از منکر نهی می‏کند.3- به خدا ایمان دارد(40)و این را یک«حزب»می‏داند.

با تمامی معانی دقیق و آگاهانه آن.

امت از نظر شریعتی،تنها به فکر جامعه خود نیست،بلکه یک مسئولیت«جهانی و جاودانی»(41) دارد و سرنوشت دیگران نیز هست.

6-امامت:

شریعتی امامت را یک رژیم می‏داند،اما نه رژیم‏ دموکراسی،نه ارثی،نه وراثت،نه استبدادی،نه‏ طبقاتی،نه خانوادگی(42)بلکه یک رژیم‏ «وصایت»(43)می‏داند،از این رو امام نه نصب‏ می‏شود،نه انتخاب می‏گردد،زیرا اگر به شکل فوق‏ تعیین گردد،منشأ اعطای قدرت و تعیین حق در خارج از شخصیت امام تجلی می‏یابد،در صورتی‏ که شریعتی،امامت را یک«حق ذاتی»(44)که از ماهیت شخص«خود امام»(45)ناشی می‏شود، می‏داند.

شریعتی امام را یک پیشوا،یک الگو،یک‏ رهبری می‏داند،تا نگذارد امت به آفت«بودن و ماندن»دچار شود،و امت را از گم کردن جهت‏ حرکت،مانع شود.(46)

7-تشیع(علوی):

شریعتی تشیع را بعنوان جزیی مجزا از اسلام‏ نمی‏شمارد،که انسانها ایجاد کرده باشند،یک راه‏ روش جدید یک مکتب نو،بلکه تشیع را«خود اسلام»(47)می‏شمارد،و شیعه را تجلی اسلام‏ می‏داند در شکل یک«حزب»(48)و شیعه را چیزی‏ نمی‏داند مگر یک نوع فهمیدن اسلام،از این رو با توجه به اینکه امت و امامت نیز در این نوع فهم از اسلام معنی و مفهوم پیدا می‏کنند،تشیع شامل‏ ویژگیهای ایدئولوژی،مذهب،اسلام،امت و امامت می‏گردد و ارائه برنامه برای جامعه،نه تنها شرط لازم آن می‏گردد،که خصیصه ذاتی آن‏ محسوب می‏شود.

جمع‏بندی که می‏توان از این فصل کرد این‏ می‏باشد که،اگر شریعتی تحلیلی ارائه دهد که دین، دارای شاخصهای ایدئولوژی است،و یا به تعبیر خود وی،نشان دهد که دین اسلام یک ایدئولوژی‏ است و ایدئولوژیک بودن آن را ثابت کند،آنگاه‏ می‏توان جواب مثبت به این سؤال که آیا دین ملزم به‏ ارائه برنامه‏های همه جانبه در جامعه است؟را به‏ دقت استدلال کرد.

شریعتی با آگاهی قرن بیستم به سراغ گذشته‏ می‏رود،به تعبیری از گذشته به حال نمی‏آید،بلکه‏ از حال به گذشته می‏رود و وقتی که عناصر تشکیل‏ دهنده ایدئولوژیهای قرن بیستم را در اسلام می‏یابد، اسلام را یک ایدئولوژی می‏خواند که در طول تاریخ‏ به خاطر انحرافات و تحریفاتی که بر آن تحمیل‏ کردند،چهره ایدئولوژیکش پنهان شده است،از این رو با کالبدشکافی و کالبدشناسی تاریخ اسلام، ایدئولوژیک بودن اسلام را یک حقیقت می‏داند، بدینسان او مدعی نمی‏شود که می‏خواهد اسلام را به یک ایدئولوژیک بدل سازد،بلکه پیامش این‏ است که اسلام خود یک ایدئولوژی می‏باشد و عناصر تشکیل دهنده ایدئولوژی در اسلام یافت‏ می‏شود.

بررسی مقایسه‏ای اندیشه‏های‏ دکتر شریعتی و استاد مطهری

در فصل دوم ابتدا به پرسش دوم پژوهش که‏ در مورد این دو اندیشمند می‏باشد،پرداخته خواهد شد و سپس به بررسی فرضیه‏ای که در مورد پژوهش‏ مطرح شده است،مورد ارزیابی قرار خواهد گرفت.

در سؤال دوم در مورد تفاوت نگرش دکتر شریعتی و استاد مطهری در برداشت از دین مطرح‏ می‏شود که در مورد آن پاسخ داده می‏شود،مهمترین‏ منبعی که منجر به اختلاف نگرش این دو می‏شود، این است که دکتر شریعتی یک برداشت جامعه‏ شناسنامه دارد و استاد مطهری در برداشت خود از دین یک دیدگاه فلسفی ارائه می‏دهد.

ابتدا به طور فهرست‏وار به شاخص‏های مهم‏ نگرش استاد مطهری می‏پردازیم و سپس به چندین‏ نگرش مهم دکتر شریعتی که در فصل اول آورده شده، اشاره خواهیم کرد و یک مقایسه تحلیلی از آن ارائه‏ خواهیم داد.

\*شریعتی مهمترین عامل‏ شکل دهنده به یک جامعه تازه، ملت تازه،حرکت تازه،ایمان تازه‏ را ایدئولوژی می‏داند،زیرا در نظر وی این ایدئولوژی است که‏ عین(اجتماع)را تغییر می‏دهد.

1-مبنای فلسفی استاد مطهری:شبهه‏ای نیست‏ که مبنای فلسفی وی فلسفه ملاصدرا، (صدر المتألهین شیرازی است).(49)دلیل اصلی آن‏ هم این است که از قرن 11 هجری به بعد،حوزه‏های‏ علمی ایران را تحت تأثیر خود قرار داده است.

2-استعداد فلسفی استاد مطهری:طبعا و خلقتا دارای استعداد فلسفی و تفکر عقلی بوده است، بنابراین جذبه استعداد و گرایش فکری مطهری از اول‏ طبعا به طرف فلسفه بوده است.

3-امتیازات روش فلسفی استاد مطهری:

1-3-در جستجوی واقعیتها و ضرورتها:

استاد مطهری همواره به دنبال واقعیتها می‏گردد و می‏خواهد نخست به هدف اصلی فلسفه برسد.

وی در بررسی واقعیتها و ضرورتها ابتدا موضوع علم‏ را بیان می‏کند،تعریف و هدف یا بیان این سه امر با مسائل علمی مشخص و حد و مرز هر علم شناخته‏ می‏شود،تا بی جهت طالب علم از موضوع بحث‏ خارج نشود.(50)

2-3-پذیرش و دفاع از حقیقت:

امتیاز دوم استقلال رأی اوست.افراد واقعگرا و مصلح در علم،همواره حقیقت را بر عوامل دیگر مقدم می‏دارند و با دید انتقادی به گفته دیگران‏ می‏نگرند،البته با حفظ مقام و منزلت آن شخص، استاد مطهری مدافع سرسخت ملا صدراست،اما هر چه با آثار و تألیفات ایشان گام به گام پیش‏ می‏رویم،می‏بینیم این طرفداری و حمایت،بتدریج‏ متعادل می‏شود و در بسیاری از موارد حتی انتقاد هم‏ از وی می‏کند.(51)

3-3-شناخت نیازها:

امتیاز سوم شهید مطهری این است که وی نیازها را در نظر داشته است.سراسر آثار وی حاکی از این‏ مطلب است.هر کتاب و اثری را برای رفع نیازی‏ نوشته و بدون احساس نیاز و هدف درست و مشخص‏ قلم به دست نمی‏گرفت.

4-3-تفکیک مکتبها:

مطهری با استفاده از روش فلسفی خود،مطالب‏ و مسائل فلسفی را با توجه به مکتبهای مختلف از هم‏ تفکیک می‏کرد و هیچ گاه مکتبها را با هم در نمی‏آمیخت.همواره دقت می‏کرد که در فرق فلسفه‏ مادی و فلسفه اسلامی نقاط اختلاف و برخورد مکتبها را تشخیص دهد.او ایراد عمده‏ای که از فلسفه غرب‏ می‏گیرد،همین است که گرچه کانت و دیگران در اروپا پیدا شدند و فلسفه الهی عرضه کردند،اما فلسفه‏ آنان ناتمام و حساب شده بود و نتوانستند در برابر فلسفه مادی مقاومت کنند.

در غرب فلسفه جامع و کاملی در اختیار ندارند، در حالی که مسلمانان فلسفه جامع و کاملی در اختیار دارند.(52)

5-3 توجه به سیر تاریخی فلسفه:

امتیاز پنجم،آن است که وی مسائل فلسفی را توأم با سیر تاریخی آنها بیان می‏کند،همین اصل را کاملا در مباحث علمی رعایت می‏کرد.(53)و به وفور در آثار وی مشاهده می‏کنیم.

6-3 شیوه نگارش استاد:

امتیاز ششم،مربوط به روش نگارش وی است، ساده نویسی(54)و سعی در تسهیل و آسان ساختن و تنزل دادن به مسائل علمی،به کار بردن کلمات‏ مأنوس و اجتناب کردن از کلمات و اصطلاحات‏ نامأنوس،عرضه کردن مطالب به غیر از زبان‏ اصطلاحات علمی برای سهولت فهم و نیز آگاه کردن‏ نسلی که در آن زمان دچار بی‏هویتی شده بود.

در اینجا به بررسی ویژگیها و شیوه تفکر استاد مطهری اشاره شد و پس از این مطالب به بررسی‏ ویژگیهای تفکر و شیوه تفکر دکتر شریعتی می‏پردازیم‏ و تفاوتها و شباهتهای تفکر این دو اندیشمند را بررسی‏ خواهیم کرد و در آخر نیز سهم هر یک را در به ثمر رسیدن انقلاب اسلامی ایران بررسی خواهیم کرد.

ب-مبنای اندیشه‏های دکتر شریعتی

همان گونه که در فصل اول نیز اشاره شد(جهت‏ یادآوری برای مقایسه با اندیشه استاد مطهری)بر بنیادهای استواری قرار گرفته بود،بنیادهایی چون‏ ایدئولوژی،دین،مذهب و اسلام،امت،امام و امامت و تشیع علوی،و نوع فهم و طرز تلقی و انتظاری که از آنها داشت.

شریعتی از این بنیادها،تعریف نو ارائه می‏کرد و اذعان می‏داشت تعاریف و افهامی که از اینها موجود است،واقعی است،نه حقیقی یعنی اینها فهمهای‏ تعریف شده هستند و آن فهم که حقیقت دارد،آن‏ چیزی است که وی ارائه می‏دهد.

شریعتی به کمک تحلیل عناصر تشکیل دهنده‏ ایدئولوژی و در کنار آن با آوردن مصداقهایی از تاریخ‏ اسلام و تفسیری جامعه شناسانه از رویدادهای بعد از انزال وحی که نشان دهنده انطباق با عناصر ایدئولوژی‏ دارند،حکم به ایدئولوژیک بودن اسلام می‏دهد،چون‏ مهمترین هدف تولد هر ایدئولوژی،ارائه یک برنامه‏ خاص برای تغییر و تحول دنیای افراد می‏باشد.(55)

شریعتی مهمترین عنصر تشکیل دهنده ایدئولوژی‏ را،آگاهی بخشی آن می‏داند و این آگاهی بخشی را به هر مسأله‏ای تعمیم نمی‏دهد،بلکه آگاهی بخشی‏ را در خصوص شناخت پیدا کردن نسبت به وضعیت‏ اجتماعی،و شرایط طبقاتی افراد می‏شمارد از این‏ رو،وقتی با نگاه جامعه شناسانه وضعیت اجتماعی‏ طبقات اجتماعی قبل از تاریخ اسلام را با بعد از بعثت‏ \*مطهری و شریعتی مانند دیگر متفکران مسلمان معاصر،معتقد بودند که اسلام حامل رسالت‏ اجتماعی است و لذا به طور طبیعی باید بتواند یک«جامعه‏ ویژه»در چارچوب اصول و مبانی ارزشی توحیدی خود بپردازد.

رسول الله مقایسه می‏کند،((56)تغییر و تحول شگرفی‏ را در آن می‏بیند و این دگرگونی را منبعث از انزال‏ وحی می‏خواند.وی سکوت مکه قبل از بعثت و طغیان و انقلابش بعد از بعثت را می‏بیند.او تغییر رفتار انسانها در مکه را می‏بیند.شجاع و معترض‏ شدن افرادی که تا دیروز ترسو و نسبت به شرایط اجتماعی خود نامعترض بودند،ظلم و ستم را مسبب‏ انقلاب نمی‏داند؛بلکه آگاهی یافتن نسبت به آنها را مهمترین عامل انقلاب می‏شمارد؛بدینسان اسلام را دارنده خصیصه آگاهی بخشی می‏شمارد.آن هم‏ آگاهی بخشی نسبت به شرایط اجتماعی انسانها، انسان بی‏تفاوتی که دیروز به هیچ توجه نمی‏کرد،بعد از بعثت تغییر کرده است و این تغییر را شریعتی با همان تعهد و مسئولیت آفرینی ایدئولوژی مقایسه‏ می‏کند که ایمان تازه‏ای در وجود انسان می‏دمد و یک‏ موجود جدیدی با همان جسم قبلی و یک ترکیب نو با مصالح پیشین خلق می‏کند.وقتی شریعتی برای‏ ایدئولوژی عناصری را می‏شمارد و در کنار آنها از الله رسول الله،امت،امامت تشیع علوی سخن‏ می‏گوید.چنین به نظر می‏آید که در اسلام،الله به‏ عنوان ایدئولوگ اصلی این ایدئولوژی است و امت‏ به عنوان پایگاه طبقاتی،امامت به عنوان رهبری این‏ طبقه و تشیع علوی به عنوان گروه پیشتاز و حزب‏ سیاسی این امت.(57)

وی با بررسی پیرامون زندگی پیامبران در طول‏ تاریخ بشری و گرویدگان به رسول الله در مکه،چنین‏ نتیجه می‏گیرد که آنها همگی از یک طبقه اجتماعی‏اند، آنها عمدتا فقیر،منظلم(ستم پذیر)و مظلوم‏ (ستم دیده)(58)هستند،مورد استثمار و استعمار قرار گرفته‏اند،ارزش اضافی کار آنها نصیب خودشان‏ نمی‏شود،از بردگان هستند،از طریق کار یدی امرار معاش می‏کنند و...بدین سان همان طور که برای‏ ایدئولوژی یک پایگاه طبقاتی در نظر می‏گیرد،در اسلام نیز چنین وضعیتی را مشاهده می‏کند و این طبقه‏ محروم و ستم دیده را به عنوان پایگاه طبقاتی اسلام‏ بر می‏شمارد،از این رو برای اسلام،هم ایدئولوگ‏ اصلی و هم پایگاه طبقاتی را یافته است خدا به عنوان‏ خالق ایدئولوژی و مستضعفان یک طبقه اجتماعی از این ایدئولوژی هستند.

شریعتی وقتی با مطالعه جامعه شناسانه مکتبهای‏ بشری و ایدئولوژیهایی که انسانها در طول تاریخ برای‏ تغییر دنیا و وضعیت زندگی آفریده‏اند،متوجه‏ می‏شود که آنها قصد به وجود آوردن یک جامعه‏ ایده‏آل و انسان ایده‏آل را دارند و هنگامی که در تاریخ‏ اسلام،مکه را می‏بیند و عوامل هجرت مؤمنین از آنجا را بررسی می‏کند و سپس یثرب را قبل از هجرت‏ مؤمنین،مدینه رسول الله را نگاه می‏کند،این شهر را سمبل جامعه ایده‏آل اسلام برمی‏شمارد که مؤمنین‏ به یاری این ایدئولوژی وحی شده می‏خواهند یک‏ جامعه مطلوب تحقق بخشند که انسان ایده‏آل آن نیز قصد دارد از پستی(دنیا)(59)به سمت رفعت و بلندی‏ (آخرت)حرکت کند و در کنار یک جامعه توحیدی‏ (بی‏طبقه)یک انسان خدای گونه بشود،از این رو در این جامعه(امت)که به عنوان پایگاه طبقاتی اسلام‏ است،یک هدف مشترک هست که آن«حرکت‏ کردن»به سمت کمال است بدین‏سان این جامعه‏ ایده‏آل(امت)به عنوان یک جامعه مهاجر،مطرح‏ می‏شود،ویژگی دیگری از ایدئولوژیهای قرن 19 و 20 در اسلام پیدا می‏شود،که همان داشتن پایگاه‏ طبقاتی،حرکت به سمت یک جامعه ایده‏آل و انسان‏ ایده‏آل می‏باشد.

بررسی تطبیقی اندیشه دکتر شریعتی‏ و استاد مطهری

دکتر شریعتی و استاد مطهری برخی نقاط مشترک‏ و برخی تفاوتهایی از لحاظ طرز تفکر دارند.

از مهمترین تفاوتهای نگرش فکری دکتر شریعتی‏ و استاد مطهری می‏توان شیوه طرح و بررسی متفاوت‏ دیدگاه و مطالعاتشان را در تفکراتشان نام برد،به طور مثال استاد مطهری بیشتر به فلسفه جهان بینی و بررسی‏ فلسفی می‏پرداخت،و شریعتی بیشتر از دیدگاه‏ جامعه شناسی تاریخی و افکار دانشگاهی به این کار پرداخت،اما هدفشان یکی بود.

به عبارت دیگر استاد مطهری بنیاد روحی و مذهبی مردم ایران را در آن زمان بیدار کرد و دکتر شریعتی چارچوبه فکری و برداشت افراد از دین را علمی‏تر و واقع‏بینانه نمود.

نقش دکتر شریعتی و استاد مطهری در به‏ ثمر رسیدن انقلاب از لحاظ فکری و عملی

این دو اندیشمند از لحاظ فکری اقداماتی کردند که به طور مشترک با یک دیدگاه تلفیقی در ادامه‏ بحث آورده می‏شود.متأسفانه دکتر شریعتی‏ پیروزی انقلاب اسلامی را ندید.دوران مبارزاتی‏ ایشان در داخل و خارج کشور شامل دوران زندان، تلاش‏های فکری و نویسندگی در حوزه تخصصی‏ یعنی جامعه شناسی ادیان با توجه به اندیشه مبارزاتی‏ تشیع،سخنرانیهای متعدد در حسینیه ارشاد و دانشگاهها جهت مقابله با اندیشه‏های کمونیستی و ارتجاعی می‏رسد.در مقابل استاد مطهری نیز ضمن پشت سر گذاشتن دوران مبارزاتی فکری و عملی قبل از پیروزی انقلاب جهت روشن نمودن‏ اذهان جوانان مسلمان دانشگاهی در مقابل افکار الحادی کمونیستی و سخنرانیهای پرمحتوا جهت‏ تبلیغ صحیح و ارشادی دینی،پس از انقلاب نیز در حوزه فکری و عملی در شکل‏دهی انقلاب و ادامه آن گامهای بسیار مؤثری برداشتند.

در حیطه تلاش فکری و اصلاح طلبی‏ اجتماعی آنان،اصول فکری مشترکی داشتند که عبارتند از:

1-پیکر سازی ایدئولوژی دینی

مطهری و شریعتی مانند دیگر متفکران مسلمان‏ معاصر،معتقد بودند که اسلام حامل رسالت‏ اجتماعی است و لذا به طور طبیعی باید بتواند یک‏ «جامعه ویژه»در چارچوب اصول و مبانی ارزشی‏ توحیدی خود بپردازد.

از این رو عقیده داشتند که مسلمانان باید احساس‏ رسالت و مسئولیت اجتماعی کنند و به بنیان نهادن‏ حکومت نوین دینی،سیاسی،اخلاقی و اقتصادی‏ اهتمام ورزند.

پس از ارائه این تفسیر از اسلام،این سؤال مطرح‏ می‏شود که چگونه می‏توان رسالت اجتماعی از یاد رفته اسلام را بازیافت و مسلمانان چگونه قادر خواهند بود که جامعه ویژه توحیدی و دینی به‏ مقتضای شرایط نوین زندگی و تمدن و فرهنگ بنیاد نهند؟پاسخ این بود که اولا باید«فلسفه اجتماعی» تشخیص داده و روشن شود و به ویژه با توجه به‏ اوضاع نوین عصر،بازسازی و بازفهمی شود و ثانیا پیکر دین به صورت یک منظومه کامل و یک مجموعه‏ منسجم و هماهنگ تدوین و تنظیم گردد،به گونه‏ای‏ که بتواند به نیازهای انسان امروز و مشکلات بسیار جوامع مدرن پاسخ درست و اعتقادی راهگشا بدهد.

در این دو مورد،مطهری و شریعتی،فراوان‏ سخن گفته‏اند.استاد مطهری در آثارش از جمله‏ «اسلام و مقتضیات آن»و«مبانی اقتصاد اسلامی»و در مجموعه«مقدمه‏ای بر جهان بینی اسلام»در این‏ باب سخن گفته است.

در تمامی این آثار و آثار دیگر ایشان،تلاش استاد عمدتا در جهت روشن ساختن فلسفه اجتماعی اسلام‏ و نیز انسجام بخشیدن به عقاید و افکار و آموزشهای‏ دیانت اسلام در قالب یک پیکره واحد و یک منظومه‏ و مجموعه هماهنگ است.

دکتر شریعتی نیز در تمام آثارش و به طور خاص‏ در درسهای اسلام شناسی تهران،که اکنون مجموعه‏ آثار 16 تا 18 را تشکیل می‏دهد،در منابع مختلف‏ از جمله در کتاب«بازیابی هویت ایرانی- اسلامی»(60)به اهمیت تدوین فلسفه اجتماعی اسلام‏ و تنظیم و ترسیم شکل و مکتب اسلام و ضرورت‏ مشخص کردن جایگاه درست،طبیعی و منطقی‏ جهان بینی ایدئولوژی،سیستم ارزشها و احکام اشاره‏ کرده است.

2-هویت بخشیدن به نسل جوان

در روزگار شریعتی و مطهری(اواخر عصر پهلوی اول تا انقلاب)جامعه ایران و بخصوص‏ جوانان این سرزمین از دو سو مورد هجوم فکری، ایدئولوژیک و فرهنگی قرار گرفته است.(61)

از یک سو رژیم فاسد و وابسته پهلوی،جامعه و نسل جوان را به غرب زدگی،بی بند و باری، بی‏هویتی و در نهایت تسلیم در برابر مدرنیسم منحط می‏کشاند و از تمام امکانات حکومتی،تبلیغاتی و آموزشی خود در این جهت بهره می‏گرفت و از سوی‏ دیگر ایدئولوژی مارکسیستی و الحادی فرهنگ دینی‏ را تهدید می‏کرد و بیشتر مخاطبان خود را در میان‏ جوانان روشنفکر و تحصیل کرده دانشگاهی‏ می‏یافت.در دهه 40 و 50 دکتر شریعتی و استاد مطهری نقش مهمی در گرایش نسل جوان به اسلام و دین داشتند.دکتر شریعتی در عرصه دانشگاه و استاد مطهری در حیطه حوزه مذهبی و کار.این دو زمانی‏ شکل منسجم به خود می‏گیرد زمانی که این دو در حسینیه ارشاد با یکدیگر فعالیت می‏کنند و در هویت‏ بخشیدن به جوانان و گرایش آنها به اسلام انقلابی و رادیکال و شکست ایدئولوژیهای دیگر از جمله‏ ایدئولوژیهای مارکسیستی،بی‏همتا و یگانه بودند.

3-خرافه زدایی

شریعتی و مطهری در خرافه‏زدایی از ساحت‏ دین،پالایش اسلام از پندارهای غلط،اندیشه‏های‏ ناروا و پیرایش تشیع از اوهام تاریخی مشترک بودند.

البته هر کدام در سطحی و از طریقی و در محدوده‏ای‏ این مهم را انجام دادند،ولی غایت و هدف یکی بود و سخنان و آرای مشترک فراوانی در گفته‏ها و نوشته‏های آن دو بزرگوار می‏توان یافت.

4-مبارزه با تحجر و جمود فکری و عقیدتی

مطهری و شریعتی،از پیشوایان مبارزه با جمود فکری،عقیدتی و تحجرند و در گفته‏ها و نوشته‏های‏ آن دو که اکنون در دست است،بارها به آزادی فکر، عقلانیت،خردمندی،دوری از تعصبات، \*از مهمترین تفاوتهای نگرش فکری‏ دکتر شریعتی و استاد مطهری‏ می‏توان شیوه طرح و بررسی متفاوت‏ دیدگاه و مطالعاتشان را در تفکراتشان‏ نام برد،به طور مثال استاد مطهری‏ بیشتر به فلسفه جهان‏بینی و بررسی‏ فلسفی می‏پرداخت،و شریعتی بیشتر از دیدگاه جامعه شناسی تاریخی و افکار دانشگاهی به این کار پرداخت، اما هدفشان یکی بود.

منطق گرایی و...اشاره شده است.(نگاه کنید به‏ «قاسطین،ناکثین و مارقین»دکتر شریعتی و«جاذبه‏ و دافعه علی(ع)»از مطهری).

یکی دیگر از تأثیرهای دکتر شریعتی در روند فکری به ثمر رسیدن انقلاب اسلامی،می‏توان‏ جوان گرایی دکتر شریعتی را نام برد که آنها را این‏ چنین می‏توان برشمرد.

-شورمندی؛درک عمیق ادبی و هنری؛عمق‏ عاطفی و احساس خود او که در واقع احساس و عاطفه نیرومند،درک و شناخت عمیق هنری و عرفان‏ شرقی،از شریعتی سخنور و نویسنده‏ای پروراند که‏ مطلوب جوانان بود.(62)

-تأکید خاص بر جوانان به عنوان مخاطبان‏ اصلی؛دکتر شریعتی بر اساس تحلیل شرایط و تفسیر اوضاع زمانه و فهمی که از تحولات جاری و آینده‏ جامعه ایران داشت،معتقد بود که تنها امید برای تغییر وضع موجود و رسیدن به وضع مطلوب،جوانان‏ هستند و لذا باید پیش از همه و بیش از هر چیز، جوانان را دریافت و با یک انقلاب فکری در آنان، انقلاب‏های اجتماعی سیاسی و فرهنگی و اقتصادی‏ آینده را پی افکند.

آنچه می‏توان از این مبحث جمع‏بندی کرد(در مورد فرضیه دوم این پژوهش)این است که دکتر شریعتی با یک دیدگاه جامعه‏شناسی به بررسی مسائل‏ اجتماعی،مذهبی،اقتصادی و آینده و استاد مطهری‏ با یک دیدگاه فلسفی به بررسی مسائل دینی‏ می‏پرداخت.تفاوت آنها در استفاده از ابزار علمی‏ بوده ولی در هدف و غایت ارائه درست و مفید مطالب‏ واقعی در رابطه با مسائلی بود که انسان و افراد با آن‏ در ارتباط بودند و نقش تفکر و اندیشه آنها نیز در به‏ ثمر رسیدن انقلاب با توجه به حضور فیزیکی و مثمر ثمر استاد مطهری بیشتر جلوه‏گر بود،تا دکتر شریعتی که در سال 56 وفات یافت،ولی با فوت او اندیشه‏هایش از بین نرفت و در یک عبارت می‏توان‏ گفت دکتر شریعتی پیکره فکری انقلاب را طرح ریزی‏ کرد و استاد مطهری این پیکره را با بیان مطالب فلسفی‏ به آن روح داد و این دو به شکل قابل توجهی در به‏ ثمر رسیدن انقلاب از نظر فکری نقش مهمی ایفا کردند.

پی نوشت:

(1)-قاسم میرآخوری و حیدر شجاعی،سیر تحول اندیشه دکتر شریعتی،نشر قلم.چ اول،1377،ص 19

(2)-همان منبع،ص 20

(3)-همان منبع،ص 21

(4)-م.آ،7.ص 70.در این پژوهش«م.آ»اشاره به مجموعه‏ آثار دکتر شریعتی دارد.

(5)-م.آ 29.ص 348.

(6)-م.آ 7،ص 93.

(7)-م.آ 4،ص 34.

(8)-م.آ 27،ص 140.

(9)-م.آ 4،ص 13.

(10)-م.آ 7،ص 60.

(11)-م.آ 17،ص 17.

(12)-م.آ 18،ص 122.

(13)-همان منبع

(14)-م.آ 16،ص 168.

(15)-م.آ 7،ص 176.

(16)-همان منبع،ص 187

(17)-همان منبع

(18)-م.آ 11.ص 147

(19)-همان منبع،ص 140

(20)-همان منبع،ص 143

(21)-همان منبع،ص 145

(22)-همان منبع،ص 147

(23)-م.آ 7.ص 150/50

(24)-م.آ 298،ص 32.

(25)-م.آ 27،ص 143

(26)-همان منبع،ص 50-349

(27)-م.آ 16،ص 161.

(28)-همان منبع،ص 197.

(29)-م.آ 29،ص 523.

(30)-م.آ 5،ص 107-106

(31)-م.آ 5،ص 107-106

(32)-همان منبع

(33)-م.آ 15،ص 141

(34)-م.آ 15،ص 155-154

(35)-م.آ 29،ص 217

(36)-همان منبع،ص 216

(37)-همان منبع،ص 223

(38)-همان منبع

(39)-همان منبع

(40)-همان منبع،ص 105

(41)-م.آ 7،ص 5-54

(42)-م.آ 15.ص 42

(43)-همان منبع،ص 50

(44)-م.آ 26،ص 577

(45)-همان منبع

(46)-م.آ 7،ص 47

(47)-م.آ 21،ص 14

(48)-م.آ 7،ص 114

(49)-مطهری،مرتضی،علل گرایش به مادیگری،چاپ صدرا، 1368،چاپ اول.

(50)-سه گفتار پیرامون مطهری،تبلیغات اسلامی،چاپ اول، 1374،ص 119.

(51)-همان منبع،ص 121.

(52)-همان منبع،ص 136.

(53)-مطهری،مرتضی،آشنایی با علوم اسلامی(منطق،فلسفه)، صدرا،58،ص 122.

(54)-واعظ زاده خراسانی،محمد،همان منبع ص 142.

(55)-م،آ،23.

(56)-م،آ،16.

(57)-م.آ،17.

(58)-م.آ،7.

(59)-م.آ،24.

(60)-م.آ،27.فصل اول ص 15.

(61)-همان منبع ص 20.

(62)-م.آ،ص 31.